

درباره‌ی غلامحسین غریب نوگرا و خروش

غلامحسین غریب، ادیب، موسیقیدان و نوازنده کلارینت،
متولد ۱۳۰۲ تهران

- ورود به هنرستان موسیقی
- بهره‌مند از آموزش نوازندگان چک و اسلواکی هنرستان در ۱۳۱۸
- یادگیری درس هارمونی نزد پرویز محمود و هم‌کاری با ارکستر او
- هم‌کاری با اداره هنرهای زیبا برای گردآوری ترانه‌های محلی ایران و سفر به نواحی زیر نظر لطف‌الله مبشری ۱۳۲۵
- عضو هیأت مؤسس پنج نفره ارکستر سمفونیک تهران
- اولین نوازنده ساز بادی ارکستر سمفونیک
- انتشار داستان ساریان با ویرایش نیما یوشیج ۱۳۲۷
- تأسیس انجمن هنری خروش جنگی همراه با جلیل ضیاءپور، حسن شیروانی و منوچهر شیبانی ۱۳۲۸
- انتشار پنج شماره مجله خروش جنگی تا ۱۳۲۹
- پیوند هوشنگ ایرانی به انجمن و انتشار دوره دوم نشریه و اعلام بیانیه هنری انجمن خروش جنگی با نام «سلاخ بلبل»
- انتشار مجموعه شعر و نثر «شکست و حماسه» ۱۳۳۲
- هم‌کاری با مجلات «هنرنو» و «آبادانا» که با همت سهراب سپهری و ابوالقاسم مسعودی منتشر می‌شدند.
- سفر به ایتالیا برای تحصیل و تحقیق در سازهای بادی کلارینت و ساکسیفون
- بازگشت به ایران و پذیرش سمت ریاست هنرستان‌های موسیقی ایران و رییس کنسرواتور آزاد موسیقی
- نزدیک به دو دهه ریاست کنسرواتوار و هنرستان تا ۱۳۵۱
- مدیر کل فعالیت‌های فرهنگی وزارت فرهنگ و هنر تا ۱۳۵۷
- انتشار مجموعه داستان قصه گوی میدان پر آفتاب ۱۳۴۰
- انتشار داستان «خون مهر» توسط وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۵۰
- کناره‌گیری از ریاست هنرستان و اشتغال در وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۵۱
- تدریس موسیقی و نوازندگی کلارینت و ساکسیفون در مدرسه هنر و ادبیات تا ۱۳۸۱ و...

پیر پر شکایت ما، آن سوی میز نشسته است، در کافه‌ای در خیابان آبادانا... با مهارت و صف ناپذیری، اسباب پیپ قدیمی‌اش را مهیا می‌کند تا در هیأتی که گویی هرگز از او جدا نبوده است خود را در ابر سیاه

دود، محو کند. پیر ملول ادیب است و موسیقیدان، نه از تبار ادیبان و هنروران نوکیسه امروز که آب در هاون هنر و ادب می‌کوبند و نه از قبیله ادبا و هنرمندان کهنه دیروز که مرقع زرین میراث اجدادی شان را بر دوش دارند و فخر آن می‌فروشد.

پیر ما از نسل نیما و دوست و یار دیرین علی نوری اسفندیاری است. آن‌گاه که هنوز سخن نو در زندان کهنه پرستی هنر این سرزمین گفتن، ناممکن می‌نمود، سخن از حرف تازه گفتند و تازه زدند. رند خلوت گزیده ما، پاییز ۱۳۸۴ در هشتاد و دومین سال زندگی اش رفت. کارنامه غلامحسین غریب، گواه از یک عمر تلاش بی‌شائبه و خالصانه برای دفاع از هنر نو دارد. چشم‌هایش وقتی صحبت از هنر نو می‌شد، مصمم بود که همه چیز را قربانی آن معیار هنر نابی کند که خوب می‌شناسد. وقتی به مهر نگاهت می‌کرد، چشم‌هایش دریچه‌ای می‌شد به قلب بسیار مهربان و رثوفی که داشت.

کافه مهجوری نزدیک خانه اش، تا همین یکی دو سال پیش، پاتوق عصرهای غریب بود. گاه تنها بود و هر از چند گاهی هم مرحوم امانوئل ملک اصلانیان دوست و هم دوره قدیمی اش و یا علیرضا مشایخی، آهنگ ساز نوجوی ایرانی، به او می‌پیوستند تا هم از حال و احوالات هم باخبر باشند و هم شعله آتش نقد را در سر شوریده، حفظ کنند...

نخستین بار در مدرسه هنر و ادبیات دیدمش. با همان اوصافی که از اطلاعات پراکنده درباره او از سال‌ها پیش داشتم. او سال ۱۳۰۲ به دنیا آمده و کودکی و نوجوانی را در محله سرچشمه تهران سپری کرده است. اندوخته‌های ادبیات کوچک اش را باید به همان سال‌های زندگی در محله سرچشمه نسبت داد. غلامحسین غریب از نزدیکان عبدالعظیم غریب از بنیان‌گذاران دستور زبان فارسی است. نوجوانی او با شکوفایی یک دوران تازه برای موسیقی و در مجموع برای هنر در ایران همراه بوده است. اداره موسیقی کشور در همان سال‌ها تشکیل می‌شود و نوازندگان چک و اسلواکی برای تدریس سازهای کلاسیک غربی به ایران می‌آیند و در هنرستان‌های موسیقی آن دوره، مشغول به تدریس می‌شوند. غریب هم که به جمع هنرجویان هنرستان موسیقی پیوسته بود، در سال‌های حدود ۱۳۱۸ از حضور این نوازندگان، برای یادگیری ساز بادی کلارینت بهره‌مند می‌شود. حشمت سنجری، مرتضی‌خانه، حسین ناصحی، ثمین باغچه‌بان و... همه از هم‌کلاسی‌ها و هم‌دوره‌ای‌های او محسوب می‌شوند که از جمله مهم‌ترین بانیان جریان موسیقی جدی در سال‌های بعد بوده‌اند. موسیقی ایرانی نیز در همین دوران با حضور کلنل علیقلی وزیری و شاگردان مکتب او، ابوالحسن صبا و روح‌الله خالقی، دوران تغییر و تجربه‌های تازه را سپری می‌کند. غریب به یاد می‌آورد که «آن زمان من و خانه، در سال‌های سوم و چهارم متوسطه هنرستان مشغول به تحصیل بودیم. بعد از کلاس می‌ماندیم و تمرین‌های ارکستر ایرانی را که زیر نظر سروان آژنگ و با حضور صبا، خالدی، سماعی و حسین تهرانی اجرا می‌شد، به تماشا می‌نشستیم. هم من و هم خانه به این موسیقی دل‌بستگی شدید داشتیم. خانه با ماندولین و من با کلارینت آوازا و تصنیف‌های ایرانی را اجرا می‌کردیم» در این سالها پرویز محمود با پایان تحصیلات موسیقی به ایران آمده بود. غریب و دیگر دوستان او به کلاس درس هارمونی شتافتند و بعدها در شکل‌گیری ارکستر محمود، یار و همراه او شدند «برای ارکستر برخی سازهای بادی هم چون کلارینت و فاگوت را در اختیار نداشتیم، امکان تهیه آن هم نبود و اجازه خروج ساز از هنرستان را هم نمی‌دادند. تصمیم گرفتیم برای تمرین از هنرستان بیرون ببریم و بازگردانیم. من هم کلارینتم را در آستینم پنهان می‌کردم و برای تمرین ارکستر محمود، به بیرون از هنرستان می‌بردم و می‌آوردم» هه‌ی این شور و شوق بود که به تشکیل نخستین ارکستر سمفونیک مستقل

در ایران منجر شد و زمینه های پیدایش ارکستر سمفونیک تهران را فراهم آورد «همان اوایل چند کنسرت مهم با ارکستر اجرا کردیم، مهم ترین آن در تالار دبیرستان البرز بود که تک نوازی ویلن آن را آقای روییک گریگوریان نوازنده چیره دست ویلن و موسیقیدان بزرگ ایران بر عهده داشت. حضور او نوید و امیدی بود بسیار زیبا برای پرویز محمود و هم برای ما نوازندگان جوان تر که با دنیایی از امید، برای گسترش موسیقی علمی کشورمان تلاش می کردیم». در همین سال ها غلامحسین غریب برای گردآوری ترانه ها و موسیقی محلی ایران با گروهی زیر نظر لطف الله مبشری سفر به نواحی ایران را آغاز می کند و تا سال های متعددی ادامه می دهد. حسین ناصحی، ثمنین باغچه بان، فریدون فرزانه و امین الله شهیری از دیگر اعضای گروه جمع آوری موسیقی محلی ایران بودند که نسل نخست گردآوران موسیقی نواحی ایران را نیز تشکیل می دهند. فضای تغییر و تحولات بنیادین و جو نوجویی هنری هم چنان که در موسیقی نمود داشت، در ادبیات و سایر هنرها نیز رنگ جدی به خود گرفت. عصر، عصر کافه ها، پاتوق ها و کانون های روشن فکری بود و غریب هم چنان که در جریان اجتماع هنر موسیقی پیش رو بود، در عرصه ادبیات نیز با نوجو ترین جشن های ادبی آن زمان همراه شد. او دوست نزدیک نیما یوشیج پدر شعر معاصر ایران بود و با تمامی پیش قراولان نهضت های مدرنیست هنری در جامعه آن روز ایران مرآده داشت. غریب در آن سال ها هم پای حضور پررنگش در جریان شکل گیری نحله های موسیقی کلاسیک غربی هم چون تأسیس ارکستر سمفونیک تهران، به عنوان داستان نویس و شاعر، در محافل نوجوی ادبی نیز چهره ای شناخته شده بود. سال ۱۳۲۷ نخستین مجموعه داستان او با نام «ساربان» انتشار یافت.

«نه شب بود نه روز، درست همان موقعی بود که همه چیز رنگ خود را عوض می کند و زمان با این تغییر رنگ، روزی یک مرتبه، سرانسان را گول می زند. گویا در این طور مواقع، تاریکی و روشنایی، یواشکی با هم ساخته، قلم موهای شکسته و کهنه عهد عتیق را به دست رنگرژها می دهند و آن ها هم با عجله و شتاب و تندتند رنگ ها را عوض می کنند» ساربان با این جملات آغاز می شد. داستانی که ویرایش آن را نیما یوشیج بر عهده داشت. نیما به غریب می گوید: داستان را در یک سوی دفتر پاک نویس کن و سوی دیگر آن را سفید بگذار. نیما در صفحه سفید بر این داستان زیبا، با مداد گلی، حاشیه می نویسد و متن داستان را هم ویرایش می کند. او در پایان این دفتر برای غریب نوشته است: «هر قدر هنرمند بیشتر جذب شده است و با دیده های خود بیشتر زیست کرده است، بیشتر هم جذب می کند و بیشتر هم جذب می دارد. تفاوت نویسندگان بزرگ با دیگران از این ممر است که آموخته است، عادت کرده است. اما اساس آن را زندگی است که می سازد، چیزی بیش از این نمی توانم گفته باشم. امیدوارم در صفحات سفید طرف راست داستان شما که برای قلم من سفید گذاشته اید، یادداشت های با فایده ای چه در زمان خودم و چه بعد از خود برای شما که شما را دوست می دارم، باقی گذاشته باشم».

این یادداشت ها یکی از مهم ترین آثار قلمی نیما درباره داستان نویسی معاصر است و حقیقت آن است که غریب هم در میان داستان هایش زیسته و از جهان پیرامونش نقبی به خاستگاه شعرها و داستان هایش زده است. او این تجربه را مدام با خود تکرار می کند. حتی امروز که بیش از پنجاه سال از انتشار نخستین داستان هایش گذشته، این رابطه درون و بیرون را حفظ کرده است. مصداق این ادعا یادداشت هایی بود که چند سال پیش به خواهرش دوستانش می نوشت؛ او در قالب نامه هایی برای دخترک خیالی ذهنش «آلاله» داستان موسیقی و فراز و فرود امروز و دیروزش را روایت کرده است. سال ۱۳۲۸ غریب مهم ترین انجمن هنری نوگرایی آن دوران را با نام «انجمن هنری خروس جنگی» به راه می اندازد و مجله ای نیز با

همین عنوان منتشر می شود. دفتر خروس جنگی در کارگاه نقاشی حسین ضیاء پور از پیش کسوتان نقاشی مدرن ایران در خیابان تخت جمشید بود. این دفتر در سال های اواخر دهه بیست یکی از مهم ترین مراکز تجمع هنرمندان نوگرای آن روز ایران شد.

نیما یوشیج، بهمن محمصص، سهراب سپهری و بسیاری دیگر از روشن فکران و هنرمندان نوجوی آن دهه، در دفتر این انجمن گردهم جمع می شدند و به بحث و جدال و گفت و گو می پرداختند. دوره اول مجله از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۲۹ در پنج شماره منتشر شد. در اواخر سال ۱۳۲۹ هوشنگ ایرانی، شاعر، نقاش و مترجم نوگرا و گوشه گیر که از دوستان غریب بود به انجمن پیوست. اردیبهشت ۱۳۳۰ دروه تازه مجله شروع شد. با یک بیانیه تند و تیز هنری به نام «سلاخ بلبل» که موضع هنرمندان خروس جنگی را در قبال سنن و قوانین هنری گذشته نشان می داد. بند نخست بیانیه با امضای غلامحسین غریب، حسن شیروانی و هوشنگ ایرانی این گونه آغاز شد: «هنر خروس جنگی، هنر زنده هاست. این خروش تمام صداهایی را که بر فراز هنر قدیم نوحه سرایی می کنند، خاموش خواهد کرد.» زنده یاد سیروس طاهباز در کتابی که درباره زندگی هوشنگ ایرانی نگاشته، درباره این دو دوره فعالیت انجمن خروس جنگی نوشته است: در دوره اول هدف همچنان که خود نوشته اند بالابردن سطح معرفت عمومی است... نوآوری با محافظه کاری همراه است، اما دوره دوم... راه و رسم دیگری داشت، ستهنده و همچون نامش جنگی بود. هر چند نشریه خروس جنگی در همان سال به کار خود پایان داد، اما نحوه نگرش و روحیه خوی غریب و دیگر همراهان او، تأثیری جدی در فضای هنر آن روزگار داشت. روحیه ای که هنوز هم در غریب زنده مانده است و بی علت نیست که مرحوم طاهباز کتاب خود را با این عبارت به او تقدیم کرده است: از سر از ادت این مجموعه را تقدیم می کنم به غلامحسین غریب که همچنان خروس جنگی مانده است و امیدوارم پیش بماند. در سال ۱۳۳۲ مجموعه شعر و نثر شکست و حماسه از غروب منتشر شد. در همین دوران با مجلات هنر نو و آدادانا که با همت سهراب سپهری و ابوالقاسم مسعود منتشر می شد، هم کاری داشت. در این میان جذبه موسیقی رهایش نکرد و برای تحصیل و تحقیق در سازهای بادی کلارینت و ساکسیفون به ایتالیا رفت و پس از بازگشت به ایران، ریاست هنرستان های موسیقی و کنسرواتوار آزاد موسیقی را پذیرفت و نزدیک به دو دهه ریاست این دو مرکز را برعهده داشت. دوره او، دوره تدوین نظام های تازه درسی در کنسرواتوار و هنرستان بود و هم او بود که از جوانان مدرنیست تحصیل کرده در خارج از ایران را حمایت می کرد، از جمله علیرضا مشایخی که با تشویق او به ایران بازگشت و به موسیقی مدرن پرداخت. به درستی که مرز میان موسیقی و ادبیات در زندگی غریب وجود نداشته و دائم در حال سفر میان این دو سرزمین پهناور بوده است. سال ۱۳۴۰ مجموعه داستان «قصه گوی میدان پر آفتاب» را منتشر کرد و ده سال بعد داستان خون مهر او توسط وزارت فرهنگ و هنر انتشار یافت. در همین سال هاست که غریب از ریاست هنرستان کناره گیری می کند و به فرهنگ و هنر می پیوندد. در سال های بعد از انقلاب، غریب تدریس کلارینت و ساکسیفون را در مدرسه هنر و ادبیات دنبال کرد. تدریس با همان روح و روحیه آزاده اش و با همان سماجت استوار بر اصولی که از هنر نو آموخته بود...

هر بار که از پنجره های شمالی روزنامه ایران که به خیابان باز می شود، به خانه های پنهان در کوچه های کوچک های آدادانا سرک می کشم، خانه غریب را به یاد می آورم. پشت پیچ و خم های این کوچه ها، مردی با همسر مهربانش زندگی می کرد که بیش از نیم قرن از عمر خویش را صرف هنر و ادبیات و موسیقی معاصر کرد.